



دختر دریا: Des By



www.taakroman.ir



داستانک: قتل در مترو



به قلم: زهرا جعفریان



«انتیج تایپ و دالود: سایت و انجمن تک رمان»



شناسنامه کتاب:

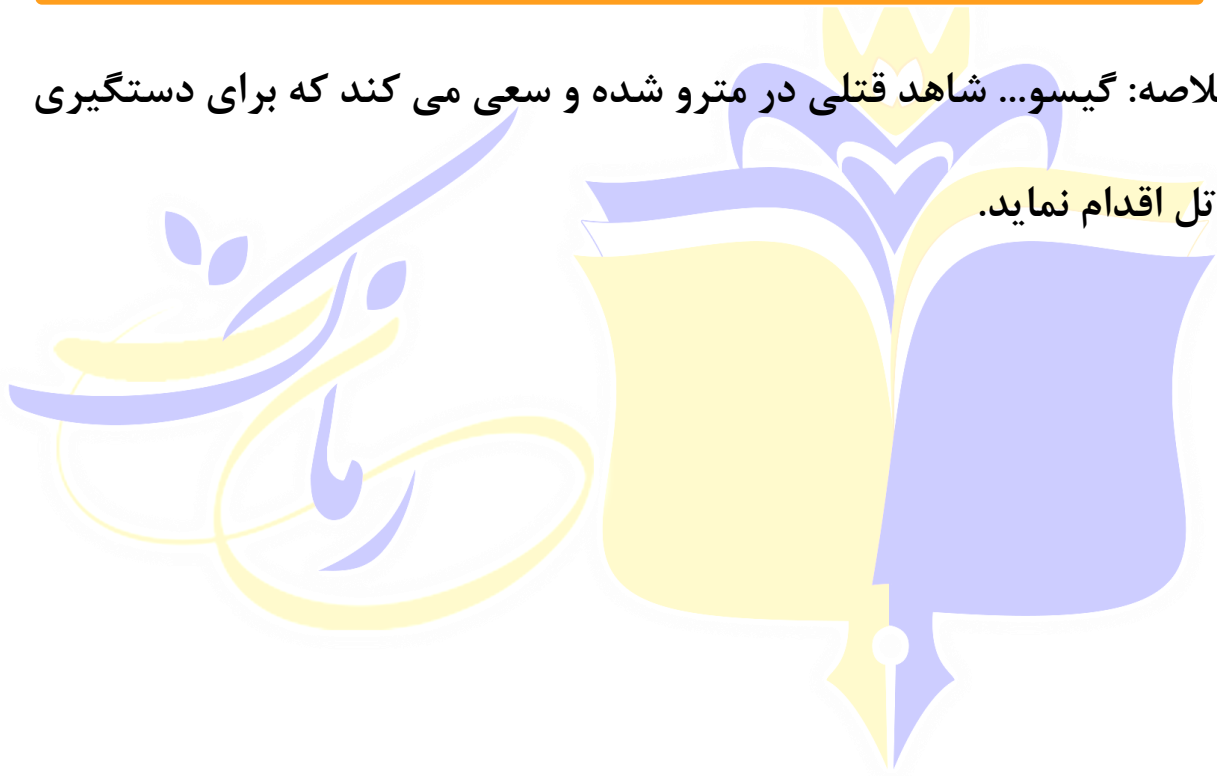
دسته بندی: داستانک
نام اثر: قتل در مترو
نام نویسنده: زهرا جعفریان
ژانر: جنایی - اجتماعی
طراح: دختر دریا
ویراستار: پگاه
کیبست: لونیکا

این کتاب در سایت **تک رمان** آماده شده است

www.taakroman.ir

خلاصه:

خلاصه: گیسو... شاهد قتلی در مترو شده و سعی می کند که برای دستگیری قاتل اقدام نماید.



کیفش را روی دوشش انداخت و با سرعت به سمت گیت حرکت کرد. در مسیر، نیم‌نگاهی به مسئول فروش بلیط مترو انداخت. هر هفته در همین روز و همین ساعت سوار مترو می‌شد تا او را ببیند. امروز هم او را دید. جرئت نداشت کاری بیشتر از دیدارهای گاه و بیگاه انجام دهد. به احتمال زیاد معشوق متروی او متاهل بود، پس ابراز علاقه، قرار نبود سودی داشته باشد.

به گیت که رسید، کارتش را به سمت محل مربوطه برد تا کارت بزند و رد شود؛ اما ناگهان مکث کرد. شاید می‌توانست بگوید برای کارتش مشکلی پیش آمده و با این بهانه از او کمک بگیرد؛ اما کارتش که سالم بود، او نمی‌فهمید. به احتمال زیاد فکر می‌کرد بلد نیست چگونه با کارت کار کند.

راه رفته را برگشت و به سمت محل نشستن مسئول فروش بلیط رفت. حالا می‌توانست کمی از نزدیک‌تر نگاهش کند. آن قدر که بفهمد امروز کمی حالش خوب نیست و رنگ پریده‌تر به نظر می‌رسد. لب‌هایش را با زبان تر کرد و گفت:

- سلام، خسته نباشید.

او با لحنی بی‌تفاوت جواب داد:

- سلام.

- ببخشید، کارت خرابه انگار. زدم نگرفت.
نگاه او به سمت کارت رفت. چند لحظه بعد گفت:
- شارژ داره؟
- بله تازه شارژش کردم.
- یه بارد دیگه امتحان کن. احتمالاً یه نفر قبل از شما رفته بوده و برای همین
دیگه کارتت رو قبول نمی کنه.
سرش را تکان داد و مطیعانه از مسئول فاصله گرفت. لذتی اندک در تنش
جاری شده بود. حس خوبی داشت. احساس می کرد کار درستی انجام داده.
داشت به سمت گیت می رفت که صدای تیر را شنید. شوکه شد. کیف از
دستش افتاد و یک مرد جلوی چشمانش روی زمین افتاد.
همان لحظه شخصی نقاب دار با سرعت از روی گیت پرید و بی توجه به داد و
فریاد ماموران به سمت قطار دوید. صدای داد و جیغ ایستگاه را پر کرده بود.
گیسو بالاخره به خودش آمد. در یک حرکت کیفش را از زمین برداشت و پس
از کارت زدن از گیت رد شد. مرد نقاب دار خود را بین جمعیت جای داده بود و
داشت سوار قطار می شد. گیسو به سرعت دوید و موفق شد خود را به چند

قدمی مرد برساند. مرد توانست وارد مترو شود و تا گیسو خواست پا در قطار بگذارد، در بسته شد و قطار حرکت کرد.

د*ه*ان گیسو باز ماند. فقط چند ثانیه با مرد فاصله داشت. ماموران با ناراحتی، به قطار در حرکت رسیدند. صدای پلیس‌ها را می‌شنید که به راننده دستور دادند قطار را متوقف کند؛ اما قطار با سرعت رد شد و راننده هیچ توجهی به دستورات نشان نداد.

گیسو شوکه شده به سمت یکی از صندلی‌های ایستگاه رفت و روی آن نشست. ماجرا خیلی عجیب بود و خیلی به سرعت اتفاق افتاده بود. اصلاً چه کسی کشته شده بود؟ و چرا قاتل باید با مترو فرار می‌کرد؟ چه هدفی داشت؟

پلیس‌ها به دو گروه تقسیم شدند و برخی از آن‌ها به آن طرف ایستگاه رفتند تا هویت مقتول را شناسایی کنند؛ اما این‌جا بود که پلیس‌ها هم شوکه شدند. اثری از مقتول نبود. مردم با دغدغه‌ها و مشغله‌های همیشگی به سرعت وارد ایستگاه شده و به سمت گیت می‌رفتند. هیچ قتلی رخ نداده و هیچ مقتولی روی زمین دیده نمی‌شد. خبر به سرعت به پلیس‌هایی که سعی در متوقف کردن قطار داشتند رسید. گیسو توانست خبر را از بی‌سیم یکی از ماموران

باشنود. هر لحظه بیشتر از پیش متعجب می شد. از جای برخاست و به سمت آن طرف ایستگاه حرکت کرد. چطور امکان داشت که مقتول ناپدید شود. چرا باید قتل را صح*نه سازی می کردند؟

از گیت رد شد و به سمت جایی رفت که با چشمان خودش زمین افتادن مرد را دیده بود. خبر صحت داشت، هیچ مقتولی روی زمین نبود. به رسم عادت چشمانش به سمت محل کار مسئول فروش بلیط کشیده شدند. خبری از او نبود. احتمالاً داشت به پلیس ها کمک می کرد تا سر از این معما در آورند. خواست به سمت درب خروج برود و کلاً بیخیال رفتن به مقصد شود. دیگر حس و حالش را نداشت و از طرفی دیگر می ترسید در مترو خبرهایی باشد. نمی خواست درگیر گروگان گیری شود. یک بار دیگر شنیدن اخبار از بی سیم مامورها او را شگفت زده کرد. ماموری می گفت:

- مسئول فروش بلیط کجاست؟ کسی اون رو دیده؟
پلیس در پاسخ گفت:

- نه کسی ندیده. معلوم هست این جا چه خبره؟

گیسو هر لحظه گیج تر از قبل می شد. مطمئن بود مردی که به ظاهر کشته شد، مسئول فروش نبوده چون همان چند لحظه پیش از اتاق مسئول خارج شده و

می دانست که او نمی تواند در طی چند ثانیه خودش را به گیت برساند؛ اما چرا باید ناگهان او هم مانند مقتول ناپدید می شد؟

تلفن همراهش به صدا درآمد. گیسو دست در کیفش برد و گوشی را درآورد. مادرش بود. دکمه سبز را به سمت راست کشید.

- الو.

مادرش با صدای نگرانی گفت:

- کجایی گیسو؟!

- تو ایستگاه مامان. چی شده؟

- خداروشکر، خداروشکر، گیسو سوار قطار نشی. گروگان گیری شده. یه مرده

رفته راننده مترو رو تهدید کرده که اگه میزان پولی که می خواد رو به دست

نیاره، کل مسافرها رو می کشه.

- یعنی چی؟ چقدر پول می خواد؟

- ده هزار دلار.

- دلار؟!

- آره گفته هر جور شده باید این پول رو بهش ب*دن. حتی گوشی مسافرها رو نگرفته تا راحت بتونن از بقیه پول قرض بگیرن.

- چقدر عجیب!

- دقیقاً منم همین رو گفتم. مسافرها اخبار رو پخش کردن. لوکیشن رو برای پلیس فرستادن و الان پلیس داره میره اون سمت.

- یعنی دزد ان قدر احمقه؟!

- نمی دونم واقعاً.

همان لحظه چشم گیسو به مسئول فروش بلیط افتاد. با عجله به سمت او رفت. شاید چیزی می دانست. شاید خبری داشت. مسئول به سرعت وارد اتاقک خود شد و در را بست. گیسو پوفی کشید و منتظر ماند تا مسئول پشت میز نشسته و بتواند سوال خود را بپرسد. مسئول فروش در جلوی چشمان گیسو پیراهن خود را از تن درآورد. لباس مشکی پاره زیر لباس نمایان شد. گیسو هر لحظه متعجب تر می شد. او لباس پاره را هم درآورد و بعد جلیقه ضد گلوله را از تن خارج کرد. اما چگونه؟ چرا مسئول فروش بلیط باید با گروگان گیرها همکاری کند؟

صدای مادرش او را به زمان حال برگرداند.

- گیسو، گیسو با توام!

- جانم مامان.

- سوار قطار نشی.

- نه برمی‌گردم خونه.

- باشه عزیزم.

مادرش گوشی را قطع کرد و گیسو راهی خانه شد.

شب خبری عجیب‌تر از اخبار روز در فضای مجازی منتشر شد. آن روز شش دزد، حجم بسیاری از مواد مخدر را با مترو جابه‌جا کرده و در کل تهران پخش کرده بودند. تمامی آن اتفاقات، برای پرت کردن حواس پلیس‌ها و کشاندن کلیه ماموران به یک ایستگاه خاص بود. در حالی که تمامی ایستگاه‌های دیگر، محل پخش مواد مخدر شده بودند. فرد گروگان‌گیر هم دستگیر و در نهایت آزاد شد. زیرا فردی دیوانه بود که از تیمارستان فراری‌اش داده بودند تا با آنان همکاری کند. او باور کرده بود که کل جریان یک بازی است و دارد اتفاقی هیجان‌انگیز را رقم می‌زند.

این فایل در سایت **تک رمان** تایپ و منتشر شده است. هرگونه کپی برداری پیگرد قانونی دارد.
برای منتشر کردن آثار خود به سایت **تک رمان** مراجعه کنید.

TaakRoman.IR
Forums.TaakRoman.IR

